



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی مستثنی بودن خانه از دیون

در مورد اوراق رهنی، مباحث بازار اولیه، ثانویه و نحوه تصویر آن مورد بررسی قرار گرفت. در مورد اینکه پشتوانه اوراق رهنی، منازل مسکونی باشد، نیز مطالبی تبیین گردید، اما با توجه به اینکه این مطلب در اوراق رهنی و تسهیلات بانک ها و مؤسسات نسبت به کسانی که تسهیلات می گیرند، مورد ابتلاء است و نوعاً منازل مسکونی در رهن بانکها قرار می گیرد، لازم است که جوانب این مسأله بیشتر مورد بررسی قرار گیرد؛ لذا در این جلسه صحت و عدم صحت رهن منازل مسکونی و همچنین جواز و عدم جواز تصاحب مسکن توسط مرتهن - در صورتی که رهن دهنده، نتواند بدهی خود را پرداخت کند - مورد بررسی قرار می گیرد.

اقوال در مورد فروش مسکن فرد عاجز از پرداخت دین

مطلب اول بررسی جواز یا عدم جواز فروش مسکن مدیونی است که از پرداخت دین خود عاجز است. این بحث در مورد مفلس و محجوز نیز مطرح است. نکته پرداختن به بحث، این است که معروف و مشهور در بین فقهاء این است که مسکن مدیون و مفلس مستثنی از اموالی است که دین مدیون از آنها پرداخت می شود. در مورد اینکه غرماء بخواهند خانه مسکونی مدیون را برای استیفای طلب خود به فروش برسانند، سه قول مطرح شده است:

الف: عدم جواز بیع و بطلان آن

قول اول در مورد فروش منزل مسکونی این است که فروش منزل مسکونی جائز نیست و از جهت وضعی نیز چنین معامله ای باطل است. این قول در کلمات فقهاء مشهور مطرح است و حتی ادعای اجماع بر آن نیز صورت گرفته است. شیخ طوسی در مبسوط، ابن زهره در غنیه و علامه تذکره از قائلین به این قول هستند و در مفتاح الکرامه نیز مطرح شده است.

ب: جواز بیع و صحت آن

قول دوم جواز و صحت بیع منزل مسکونی بدهکار جهت ادای دین است. البته طبق این قول مستحب است که طلب کاران طلب خود را از خانه و منزل مسکونی مدیون استیفاء نکنند. این قول منسوب به ابن جنید است که در مفتاح الکرامه به مطلب اشاره شده است. البته منشأ انتساب اقوال به ابن جنید، کتاب های علامه است؛ چون نوعاً در کتب علامه به فتاوی ابن جنید اشاره می شود.

ج: تفصیل بین منزل در حد کفاف و نیاز و منزل بیش از حد کفاف

قول سوم قائل به تفصیل شده است بین اینکه منزلی که در اختیار بدهکار است، در حد کفاف و نیاز او باشد و بین اینکه منزل او بیش از کفاف و نیاز او بوده و امکان اکتفاء به کمتر از آن هم وجود داشته باشد. طبق این تفصیل در فرض اول فروش خانه جایز نیست و در فرض دوم جایز است و لذا منزل مسکونی او فروخته می شود و تبدیل به خانه مورد کفاف او می شود و مازاد



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

بر آن به عنوان دین، استیفاء می شود.

این قول در برخی کتب فقهی مطرح شده است. از جمله به شهید ثانی نسبت داده شده است. مرحوم صدوق نیز کلامی در فقیه دال بر این تفصیل از استاد خود ابن ولید نقل کرده است که بر این اساس می توان این مطلب را فتوای ابن ولید دانست که با توجه به نقل آن از سوی شیخ صدوق، قابل استناد به شیخ صدوق نیز خواهد بود. البته احتمال این هم وجود دارد که صرفاً روایت باشد. اما در هر حال قول سوم هم دارای قائل است.

بررسی أدله مربوط به فروش منزل مسکونی

برای روشن شدن جواز یا عدم جواز فروش منزل مسکونی لازم است به أدله رجوع شود. قائلین به هر یک از اقوال سه گانه، أدله ای مطرح کرده اند که در ادامه مورد بررسی قرار می گیرد.

أدله قائلین به عدم جواز و بطلان بیع

در مورد قول اول که قائل به عدم جواز فروش منزل مسکونی و بطلان آن شده است، روایات متعددی مطرح شده است که عبارتند از:

الف: صحیحہ حلبی

روایت اول صحیحہ حلبی است که صاحب وسائل در باب یازدهم از کتاب الدین نقل کرده است. در این روایت آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا تَبَاعُ الدَّارُ وَلَا الْجَارِيَةُ فِي الدَّيْنِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا بُدَّ لِلرَّجُلِ مِنْ ظِلٍّ يَسْكُنُهُ وَ خَادِمٍ يَخْدُمُهُ.^۱

بررسی سندی

علاوه بر نقل این روایت در کتاب کافی، شیخ طوسی و شیخ صدوق نیز این روایت را نقل کرده اند. صاحب وسائل در این زمینه فرموده اند:

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ رَجُلٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ لِلرَّجُلِ الْمُسْلِمِ.

با توجه به کلام صاحب وسائل، روشن می شود که سند صدوق به صورت مرسل نقل شده است؛ چون بین نضر بن سوید و حلبی از تعبیر «رجل» استفاده است و لذا سند شیخ صدوق اعتبار نخواهد داشت. لازم به ذکر است که در متن نقل شده توسط شیخ صدوق تعبیر «لا بد للمسلم» نیز اضافه شده است.

اما در نقل شیخ کلینی و شیخ طوسی مشکل ارسال وجود ندارد؛ سند مرحوم کلینی صحیح است؛ چون همه راویان از اجلاء بوده و ثقات هستند و ابراهیم بن هاشم نیز علی التحقیق ثقة است که بحث مربوط به ایشان به صورت مفصل در جای خود مطرح شده است. سند شیخ طوسی نیز همان سند شیخ کلینی است و شیخ طوسی از شیخ کلینی نقل کرده است. در نتیجه این روایت از جهت

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۳۳۹



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

سند با مشکلی مواجه نیست.

بررسی دلالی

از نظر دلالی نیز به روشنی در این روایت مطرح شده است که منزل مسکونی فرد بدهکار، فروخته نمی شود. از طرف دیگر در این روایت از صیغه نهی استفاده شده است و ظهور ثانوی نهی در معاملات نیز ارشاد به بطلان است. (هر چند ظهور اولیه نهی، در نهی تکلیفی است ولی در باب معاملات، نهی ظهور ثانویه پیدا کرده است و لذا ظاهر در ارشادیت شده است) بنابراین از این روایت استفاده می شود که فروش خانه مدیون باطل است.

نکته مهم دیگر در مورد این روایت این است که به صورت تعلیل بیان شده است که هر فردی نیازمند محلی است که در آن سکونت داشته باشد و به جهت دین نمی توان فرد را از محل سکونت محروم کرد.

بنابراین طبق استدلال ذکر شده، دلالت روایت روشن است و بیع منزل مسکونی مدیون صحیح نیست. از طرف دیگر خصوصیتی هم در بیع وجود ندارد و لذا این گونه نیست که صرفاً بیع جایز نباشد، اما مواردی غیر از بیع جایز باشد؛ چون تعلیل دارای عموم است و شامل بیع و سایر نقل و انتقالات مانند حکم قاضی به اخذ منزل مسکونی به عنوان استیفاء دین نیز می شود. البته اگر خود بدهکار به اختیار خودش اقدام به فروش منزل خود کند یا منزل خود را به طلبکار صلح کند تا طلبش استیفاء شود، چه بسا اشکالی نداشته باشد.

مناقشه

در اشکال به این استدلال می توان گفت: این استدلال مبتنی بر ظهور ثانوی اوامر و نواهی مربوط به معاملات در ارشاد به حکم وضعی صحت و بطلان است، در حالی که به نظر ما چنین ظهوری قابل پذیرش نیست و چنین ادعائی محرز نیست. در نتیجه در صورتی که ظهور نهی در ارشاد به بطلان مورد پذیرش قرار نگیرد، «لا تباع الدار» که نهی است، نهایتاً دلالت بر حرمت تکلیفی خواهد داشت و بر این اساس، فروش منزل مسکونی حرام است، اما از این روایت بطلان بیع استفاده نمی شود کما اینکه صحت آن نیز قابل استفاده نیست؛ بلکه صرفاً دلالت دارد که بیع منزل بدهکار برای استیفاء بدهی، حرام است، که بعد از این بحث به این برمی گردد که نهی در معامله، دال بر فساد است یا دال بر صحت معامله است یا دال بر هیچ یک نیست.

ب: روایت ابن زیاد

دومین روایت در مورد بطلان بیع منزل مسکونی مدیون، روایت سومی است که صاحب وسائل در باب یازدهم کتاب الدین از مرحوم کلینی نقل کرده است. در این روایت آمده است:

و عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيْرٍ عَنْ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ ابْنِ زِيَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ لِي عَلَى رَجُلٍ دَيْنًا وَ قَدْ أَرَادَ أَنْ يَبِيعَ دَارَهُ
فَيَقْضِيَنِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع - أَعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تُخْرِجَهُ مِنْ ظِلِّ رَأْسِهِ.^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص: ۳۴۰



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

بررسی سندی

مرحوم کلینی این روایت را با دو طریق از ابن ابی عمیر نقل کرده است:

۱- علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابی عمیر

۲- محمد بن اسماعیل عن فضل بن شاذان عن ابن ابی عمیر

طریق اول تام و تمام است و طریق دوم نیز علی المبنی تام و تمام است. البته در مورد محمد بن اسماعیل اختلاف وجود دارد، اما به نظر ما طبق این مبنا که روایات ابن ابی عمیر و امثال او فراوان توسط محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان نقل شده است و این روایات دقیقاً همانند روایاتی است که ابراهیم بن هاشم و سایرین نقل کرده اند؛ لذا تعدد روایات نقل شده توسط محمد بن اسماعیل توسط فضل بن شاذان و یکسان بودن روایات او با روایات نقل شده از طرق دیگر، دلیل می شود که محمد بن اسماعیل موثق و معتبر است و الا اختلافاتی ایجاد می شد.

در صورتی هم که طریق ذکر شده برای تصحیح روایات محمد بن اسماعیل مورد پذیرش قرار نگیرد، روایت از طریق اول تا ابن ابی عمیر صحیح است.

البته بعد از ابن ابی عمیر، ابراهیم بن عبدالحمید ذکر شده است که دارای نسخه بدل است که «ابراهیم بن عثمان» است. علاوه بر اینکه اگرچه در ادامه «عن ابن زیاد» ذکر شده است، اما احتمال داده می شود که تعبیر صحیح «ابراهیم بن عثمان بن زیاد» باشد. اشکال سوم هم این است که در کافی بعد از ابراهیم بن عبدالحمید، زراره ذکر شده است. با توجه به نکات ذکر شده، این روایت از جهت سندی با مشکل روبرو است.

بررسی دلالی

در این روایت شخصی طلب کار بوده و قصد داشته است که طلب خود را از طریق فروش خانه بدهکار استیفاء کند. در این مورد امام صادق علیه السلام فرموده اند: پناه به خدای متعال می برم که فرد از سایبان بالای سرش اخراج شود. در برخی از نسخ و مسائل نیز اشاره شده است که امام صادق علیه السلام تعبیر «أَعِيذُكَ بِاللَّهِ أَنْ تُخْرِجَهُ مِنْ ظِلِّ رَأْسِي» را سه مرتبه بیان کرده اند که از این عبارت استفاده می شود که نباید مدیون به جهت دین از خانه خود بیرون رانده شود.

مشکل دلالی این روایت این است که در آن تعبیر «وَقَدْ أَرَادَ أَنْ يَبِيعَ دَارَهُ» ذکر شده است که بر اساس این تعبیر، طلب کاران اقدام به فروش خانه نکرده اند، بلکه خود مدیون اقدام به فروش خانه خود کرده است، اما در عین حال امام علیه السلام بیان کرده اند که این کار نباید انجام شود. اشکال از این جهت است که کسی از فقهاء فتوا نداده است که فروش خانه توسط خود مدیون نیز باطل است. علاوه بر اینکه اساساً روشن نیست که تعبیر «أَعِيذُكَ بِاللَّهِ» دلالت بر حرمت داشته باشد بلکه چه بسا دال بر کراهت باشد.

بنابراین دلالت این روایت بر حرمت ضعیف تر از روایت حلبی خواهد بود.

ج: روایت ذریح محاربی

روایت سوم در مورد بطلان بیع منزل مسکونی مدیون، روایت پنجمی است که صاحب وسائل در باب یازدهم از کتاب الدین نقل کرده اند. در این روایت آمده است:



مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عُمَيْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ رَجُلًا بَرَّازًا فَذَهَبَ مَالُهُ وَافْتَقَرَ وَكَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَبَاعَ دَارَهُ لَهُ كَانَ يَسْكُنُهَا بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ وَحَمَلَ الْمَالَ إِلَى بَابِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ - فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالَ هَذَا مَالُكَ الَّذِي لَكَ عَلَيَّ قَالَ وَرِثْتَهُ قَالَ لَا قَالَ وَهَبَ لَكَ قَالَ لَا فَقَالَ هُوَ مِنْ ثَمَنٍ ضَيَعَةٍ بَعْتَهَا فَقَالَ لَا فَقَالَ مَا هُوَ فَقَالَ بَعْتُ دَارِي الَّتِي أَسْكُنُهَا لِأَقْضِي دَيْنِي فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ حَدَّثَنِي ذَرِيحُ الْمُحَارِبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَا يُخْرَجُ الرَّجُلُ مِنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالذَّيْنِ إِلَّا حَاجَةً لِي فِيهَا وَإِنِّي لَمُحْتَاجٌ فِي وَقْتِي هَذَا إِلَى دِرْهَمٍ - وَ مَا يَدْخُلُ مِلْكِي مِنْهَا دِرْهَمٌ.^۱

در این روایت مطرح شده است که ابن ابی عمیر در ابتدا متمول بوده و بعداً فقیر می شود، اما از فردی ده هزار درهم طلب داشته است. کسی که بدهکار بوده است، خانه ای داشته و خانه خود را به ده هزار درهم فروخته و آن را برای ابن ابی عمیر می آورد. محمد بن ابی عمیر بعد از اینکه متوجه می شود که آن مبلغ، از فروش خانه است، روایتی از ذریح محاربی نقل می کند که امام صادق علیه السلام بیان کرده اند که به خاطر دین، شخص، از منزل خود اخراج نمی شود. در ادامه ابن ابی عمیر بیان می کند که اگرچه حتی نیازمند به یک درهم از آن مبلغ است، اما آن مبلغ را نمی پذیرد. بنابراین محل استدلال برای بطلان بیع منزل مسکونی مدیون، تعبیر «لَا يُخْرَجُ الرَّجُلُ مِنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالذَّيْنِ» است که ابن ابی عمیر از طریق ذریح محاربی نقل کرده است؛ هر چند استدلال ابن ابی عمیر به این روایت صحیح نیست زیرا که خود بدهکار با اختیار خودش، اقدام به فروش کرده است؛ هر چند استدلال ابن ابی عمیر به این روایت صحیح نیست زیرا که حق ندارند که برای استیفای طلب خودشان، بدهکار را آواره کنند و خانه اش را بفروشند فلذا یا ارشاد به بطلان بیع مسکن بدهکار از طرف طلبکاران است یا دلالت بر حرمت تصاحب منزل بدهکار دارد.

بررسی سندی

روایت از نظر سندی مشکلی ندارد؛ چون شیخ صدوق در فقیه از ابراهیم بن هاشم نقل کرده است و در علل نیز با سند خود از محمد بن حسن نقل کرده است. شیخ نیز با اسناد خود از کتاب ابراهیم بن هاشم نقل کرده است. طریق شیخ صدوق به ابراهیم بن هاشم در فقیه این چنین است:

و ما كان فيه عن إبراهيم بن هاشم فقد رویته عن أبي؛ و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله؛ و عبد الله بن جعفر الحميري جميعاً عن إبراهيم بن هاشم. و رویته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم.^۲

هر دو طریق شیخ صدوق صحیح است - بنابر نظر تحقیق که محمد بن موسی بن متوکل ثقة است - و از این جهت مشکلی در روایت نیست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۳۴۱

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص: ۵۲۱



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

بررسی دلالی

مورد روایت فردی است که خود او اقدام به فروش کرده است و ابن ابی عمیر به روایت امام صادق علیه السلام استدلال کرده است، اما تمسک ابن ابی عمیر به این روایت محل استدلال نیست بلکه اصل روایت محل استدلال است که منزل مسکونی مدیون نباید از او گرفته شود. در نتیجه باید مستقلاً و جدای از فهم ابن ابی عمیر، دلالت تعبیر «لَا يُخْرَجُ الرَّجُلُ مِنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالذَّيْنِ» مورد بررسی قرار گیرد که با توجه به نکات ذکر شده در روایت پیشین، دلالت این تعبیر بر بطلان روشن نیست؛ چون ممکن است نهی تکلیفی صورت گرفته باشد که بر این اساس اگرچه نباید فردی از خانه خود اخراج شود، اما در عین حال در فرض که چنین عملی انجام شده باشد، نقل و انتقال صورت خواهد گرفت. بنابراین از نظر دلالی روشن نیست که روایت دال بر بطلان باشد. البته فقهاء از این روایات ارشاد به بطلان استفاده کرده اند و حکم به بطلان کرده اند.

أدله قائلین به جواز بیع و صحت آن

تاکنون أدله بطلان بیع منزل مسکونی مورد بررسی قرار گرفت. در مقابل قول به بطلان بیع منزل مسکونی، قول منسوب به ابن جیند قرار دارد.

الف: روایت سلمه بن کهیل

روایت دال بر جواز بیع منزل مسکونی، روایت نهم از باب یازدهم کتاب الدین است. در این روایت آمده است:

وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ سَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا ع يَقُولُ لَشَرِيحٍ أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْمَعْلِ وَ الْمَطَلِ وَ دَفَعُ حُقُوقِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْمَقْدَرَةِ وَ الْيَسَارِ مِمَّنْ يُدْلِي بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْحُكَّامِ فَخَذَ لِلنَّاسِ بِحُقُوقِهِمْ مِنْهُمْ وَ بَعِ فِيهِ الْعَقَارَ وَ الدِّيَارَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُوسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقَارٌ وَ لَا دَارٌ وَ لَا مَالٌ فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِ الْحَدِيثِ.

بررسی سندی

شیخ کلینی این روایت را از علی بن ابراهیم عن أبيه تا پایان سند نقل کرده است. شیخ صدوق نیز با اسناد خود از حسن بن محبوب نقل کرده است.

از لحاظ سند، این روایت تا حسن بن محبوب با مشکلی مواجه نیست. بعد از حسن بن محبوب به سه فرد اشاره شده است:

۱- عمرو بن ابی المقدام

۲- ابی المقدام.

۳- سلمه بن کهیل.

بررسی وثاقت عمرو بن ابی المقدام

در کتب رجالی دو فرد با نام عمرو بن ابی المقدام مطرح شده است. فرد اول عمرو بن ثابت بن هرمز است که کنیه پدر او ابی المقدام



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

بوده است. رجال نجاشی و رجال شیخ در اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام به این فرد اشاره کرده اند. فرد دوم نیز عمرو بن ابی المقدم است که نام پدر او میمون است و کنیه میمون نیز ابی المقدم بوده است. این فرد فقط در فهرست شیخ مورد اشاره واقع شده است. هیچ یک از دو نفر ذکر شده، در کتب رجالی دارای توثیق خاص نیستند الا اینکه عمرو بن ابی المقدم که به صورت مطلق باشد و یا عمرو بن ابی المقدم ثابت دارای وجوه توثیق عام هستند.

توثیقات عام عمرو بن ثابت

وجوه توثیق عام عمرو بن ابی المقدم ثابت عبارتند از:

- ۱- در مشیخه فقیه عنوانی به صورت عمرو بن ابی المقدم ثابت ذکر شده است. از طرف دیگر کسانی که ابتدای سند باشند و در مشیخه به آنها طریق ذکر شده باشد، تعبیر مقدمه فقیه که این احادیث از کتب معولّ علیه و مرجع استخراج شده است، شامل آنها خواهد شد. در نتیجه عمرو بن ابی المقدم ثابت ثقه خواهد بود.
 - ۲- در رجال شیخ جزء اصحاب امام صادق علیه السلام، در قسمت مرتب عمرو بن ابی المقدم ثابت مطرح شده است و از طرف دیگر مستخرین در رجال شیخ (در قسمت مرتب) از کتاب ابن عقده استخراج شده است و شهادت ابن شهر آشوب که چهارهزار نفر که در کتاب ابن عقده هستند، ثقات هستند، شامل او می شود؛ لذا از این جهت توثیق ثابت می شود.
 - ۳- عمرو بن ابی المقدم ثابت در طریق نجاشی به «ثابت» واقع شده است. از طرف دیگر طبق مقدمه ای که نجاشی در مقدمه خود بیان کرده است، برخی از بزرگان استظهار کرده اند که مقدمه دلیل بر ثقه بودن همه افراد واقع شده در طرق است؛ لذا بنا بر این مبنا وثاقت ایشان اثبات می شود.
- بنابراین سه دلیل در مورد توثیق عمرو بن ابی المقدم ثابت وجود دارد.
- در مورد عمر بن ابی المقدم میمون دلیلی بر وثاقت وجود ندارد و صرفاً در فهرست شیخ بدون توثیق و تضعیف مورد اشاره قرار گرفته است.
- بنابراین اگر گفته شود که عمرو بن ابی المقدم، مطلقاً منصرف به «عمرو بن ابی المقدم ثابت» است، دیگر مشکلی نداریم.

توثیقات عام عمرو بن ابی المقدم مطلق

در مورد توثیق عام عمرو بن ابی المقدم به صورت مطلق و بدون قید ثابت و میمون هشت وجه قابل اشاره است:

- ۱- وقوع در کتاب کامل الزیارات.
- ۲- وقوع در کتاب تفسیر قمی.
- ۳- روایت ابن ابی عمیر و صفوان از او. (که از مشایخ ثلاثه هستند)
- ۴- روایت اصحاب اجماع از او. (مثل ابن ابی عمیر و صفوان)
- ۵- روایت جعفر بن بشیر از او: توضیح مطلب این است که تعبیر «روی عن الثقات و روا عنه» صرفاً در مورد دو نفر به کار برده شده است که یکی از آنها جعفر بن بشیر است که نجاشی این تعبیر را به کار برده است. فائده استفاده از این تعبیر این است گاهی در کتب رجال تعبیر «یروی عن الضعفاء» یا «اکثر الروایه عن الثقات» به کار برده می شود، اما در مورد دو نفر گفته شده است که از ثقات نقل می کند و ثقات نیز از او نقل می کنند. فرد اول جعفر بن بشیر و دیگری محمد بن



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

اسماعیل زعفرانی است. در نتیجه این تعبیر دلالت می کند که مروی عنه های جعفر بن بشیر ثقه اند، کما اینکه مروی عنه های او همه ثقات هستند و همه راویان از او هم ثقات اند. (یعنی همه شاگردان و اساتید او ثقات بوده اند) در نتیجه روایت جعفر بن بشیر دلیل بر وثاقت است.

البته برخی اشکال کرده اند که «روی عن الثقات» یعنی «أكثر الرواية عن الثقات» و بیشتر مروی عنه ها ثقات اند که این بحث در محل خود باید مورد بررسی قرار گیرد، اما ظاهراً وجهی ندارد که گفته شود: بیشتر مروی عنه ها ثقات بوده اند، بلکه ظاهر در این است که همه مروی عنه های ایشان، ثقات بوده اند.

۶- روایت اجلاء مثل ابن ابی عمیر، صفار، جعفر بن بشیر، یحیی حلی، نصر بن سوید از ایشان.

۷- وقوع ایشان در کافی. (از جمله همین روایت که در کافی نقل شده است)

۸- روایت کشی در مورد ایشان که در این روایت آمده است:

حَدَّثَنِي حَمْدُ بْنُ نَصِيرٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمَيْثَمِيِّ، عَنْ أَبِي الْعَرَنْدَسِ الْكِنْدِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشِي قَالَ: كُنَّا بِبِنَاءِ الْكَعْبَةِ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَاعِدٌ، فَقِيلَ لَهُ مَا أَكْثَرَ الْحَاجَّ! فَقَالَ (ع) مَا أَقَلَّ الْحَاجَّ! فَمَرَّ عَمْرُو بْنُ أَبِي الْمُقْدَامِ، فَقَالَ: هَذَا مِنَ الْحَاجِّ^۱.

در این روایت نقل شده است که افرادی در کنار امام صادق علیه السلام در آستانه کعبه بوده اند و به ایشان عرض می شود که امسال حاجیان زیاد هستند. امام صادق علیه السلام می فرمایند: امسال حاجیان بسیار کم هستند. در این هنگام عمرو بن ابی المقدام عبور می کنند و امام علیه السلام اشاره می کنند که یکی از حاجیان ایشان است. در اینجا این تمجید و مدح امام صادق علیه السلام که عمرو بن ابی المقدام یکی از حجاج واقعی بوده است، دلیل بر عظمت و جلالت قدر ایشان بوده و وثاقت ثابت می شود؛ چون کسی که دروغگو باشد، این تعریف و تمجید در مورد او بیان نخواهد شد.

البته در مورد این روایت، از حیث سند و دلالت مجال برای مناقشه وجود دارد؛ چون سند آن مرسل است و در دلالت هم می توان چنین مناقشه کرد که چه بسا شخصی شیعه بوده و حاجی واقعی هم باشد، اما در عین حال در برخی موارد دروغ هم بیان کند و از این جهت منافاتی وجود ندارد؛ چون این گونه نیست که کسی که دروغ بگوید حج او باطل باشد. البته اینکه امام اشاره کرده اند، مدحی برای ایشان است.

بنابراین هشت دلیل برای وثاقت عمرو بن ابی المقدام مطلق وجود دارد. در مورد عمرو بن ابی المقدام ثابت نیز سه دلیل مطرح شد. حال در صورتی که ادعاء شود که عمرو بن ابی المقدام مطلق، منصرف به ثابت است، یازده دلیل بر وثاقت ایشان خواهد بود.

اما نسبت به عمرو بن ابی المقدام میمون تنها کسی که او مطرح کرده است، شیخ طوسی در فهرست است، در حالی که هیچ توثیق و تضعیفی یا مدحی درباره ایشان یافت نشده است و لذا مجهول خواهد شد.

البته برخی از بزرگان فرموده اند: عمرو بن میمون همان عمرو بن ابی المقدام ثابت است و شیخ دچار اشتباه شده و تصور کرده اند که میمون نام دیگر ثابت است. وجه این ادعا این است که جناب شیخ در رجال خود عمرو بن ثابت را ذکر کرده است و نجاشی هم عمرو بن ثابت را ذکر کرده است، اما شیخ او را اصلاً مطرح نکرده است. پس روشن می شود که مقصود او ترجمه همان

۱. رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: ۳۹۲



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

شخص بوده است، اما در نام اشتباه کرده است.

البته این مطلب صرف ادعا است و نسبت اشتباه به شیخ بعید است. علاوه بر اینکه افرادی بسیاری وجود دارد که در شیخ طوسی در فهرست مورد اشاره قرار داده و در رجال بیان نکرده است. برخی افراد را نیز در رجال ذکر کرده و در فهرست بیان نکرده است. همچنین برخی را شیخ در فهرست ذکر کرده است ولی نجاشی بیان نکرده و برخی را نجاشی بیان کرده و شیخ بیان نکرده است. بنابراین دلیل بر اتحاد نخواهد بود که شیخ دچار اشتباه شده است.

بنابراین اگر کسی قائل شود که عمرو بن ابی المقدمان منصرف به به عمرو بن ثابت است، مشکل حل می شود و الا از این جهت مردد بین ثقه و غیر ثقه می شود.

بررسی وثاقت ابی المقدمان

در مورد پدر عمرو بن ابی المقدمان که ابی المقدمان است، اگر میمون باشد، مهمل است و مشخص نیست که چه کسی است و اما اگر مقصود ثابت باشد، ثابت هم توثیق خاصی ندارد، اما مرحوم شیخ و نجاشی او را مطرح کرده اند ولی توثیق نکرده اند. وجه توثیق او این است که شیخ در رجال خود در قسم مرتب از اصحاب امام صادق ذکر کرده است. اگر این وجه مورد پذیرش قرار گیرد که جزو تعداد افرادی باشد که در رجال ابن عقده هستند که ثقات هستند، این فرد ثقه می شود. وجه دوم هم کامل الزیارات است که پذیرش آن علی المینا است. بنابراین از جهت توثیق مبنائی می شود.

بررسی وثاقت سلمه بن کهیل

فرد سوم سلمه بن کهیل است که در روایت محل بحث از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. بنابراین روشن است که این فرد از اصحاب امیرالمؤمنین است. البته سلمه بن کهیل در اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز مطرح شده است که اگر همه اینها یک نفر باشند، مشکل حل می شود و اگر اینها افراد متعدد باشند، یکی از آنها سلمه بن کهیل از قبیله مضر و دیگری سلمه بن کهیل حضرمی است. سلمه بن کهیل که از قبیله مضر است، از اصحاب امیرالمؤمنین است و برقی او را بیان کرده است و حضرمی توسط شیخ در رجال بیان شده است. در صورتی که دو فرد متعدد باشند، نفر اول محل بحث خواهد بود. کسی که از اصحاب امیرالمؤمنین است، مرحوم برقی در رجال بیان کرده است که سلمه بن کهیل که از قبیله مضر و از خواص اصحاب امیرالمؤمنین بوده است. اگر این گونه باشد دیگر توثیق بالاتر از این نیست و لذا ثقه خواهد بود. اما اگر یک نفر باشند در تفسیر قمی، کامل الزیارات و در رجال شیخ در قسم مرتب آمده است. علاوه بر اینکه اصحاب اجماع از ایشان با واسطه نقل کرده اند. در صورتی هم که دو نفر باشند، علاوه بر خواص اصحاب بودن، اصحاب اجماع مانند حسن بن محبوب از فرد اول که از قبیله مضر است، نقل کرده اند. بنابراین اگر مبنای اصحاب اجماع مورد پذیرش قرار گیرد، روایت مشکل پیدا نمی کند؛ چون حسن بن محبوب که از اصحاب اجماع است، نقل کرده است و حتی اگر ندانیم که چه کسی است و کدام یک از آنها است، روایت معتبر می شود. اما اگر مبنای اصحاب اجماع پذیرفته نشود، باید سلمه بن کهیل به جهت مشمول شدن نسبت به کلام برقی تصحیح شود و الا روایت دچار اشکال خواهد شد.

بررسی دلالتی

در این روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که اگر کسی مالی از قبیل زمین و خانه نداشته باشد، چاره ای وجود ندارد،



جلسه: ۳۱
تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

درس: فقه بورس و اوراق بهادار
موضوع: اوراق رهنی
استاد: علی عندلیبی حفظه الله

اما کسی که دارای خانه یا زمین است، باید خانه‌ی او فروخته شده و دین پرداخت شود. بنابراین روشن است که در فرض وجود خانه برای فرد، امیرالمؤمنین علیه السلام امر به فروش خانه کرده اند.

ممکن است همان طور که صاحب وسائل ادعا کرده است، این روایت مربوط به کسانی باشد که غنی بوده و توان پرداخت داشته باشند، اما اقدام به پرداخت نمی کنند. صاحب وسائل فرموده است:

أَقُولُ: هَذَا مَخْصُوصٌ بِالْغَنِيِّ إِذَا مَطَّلَ وَ أَخْفَى مَالَهُ وَ يَحْتَمِلُ الْحَمْلَ عَلَى مَا يَزِيدُ عَنْ قَدْرِ الْحَاجَةِ.^۱

به نظر ما این مطلب خلاف ظاهر است؛ چون حضرت تفصیل داده و بیان کرده اند که کسی که هیچ چیزی ندارد، لاسبیل علیه، اما کسی که مالی دارد ولو اینکه خانه او باشد، باید پرداخت کند. در نتیجه اختصاص دادن روایت به کسانی که عمداً پرداخت نمی کنند با جمله‌ی «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقَارٌ وَ لَا دَارٌ وَ لَا مَالٌ» سازگار نیست؛ چون اطلاق دارد و اعم است از اینکه خانه و عمار در شأن یا بالاتر از شأن او باشد. از این جهت اطلاق دارد و امر به فروش زمین و دار کرده است کما اینکه روایت اول هم اطلاق داشت. بنابراین أدله دسته اول دلالت بر عدم لزوم فروش می کنند و روایت سلمة بن كهیل اشاره به لزوم فروش کرده است که نص در جواز است.

تاکنون ادله قول اول و دوم مطرح شد و در ادامه ادله قول سوم مطرح خواهد شد و در نهایت به جمع بین ادله پرداخته می شود.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص: ۳۴۳